

ظرفیت نظریه‌های روابط بین‌الملل برای ایجاد تعامل و تقارب با حقوق بین‌الملل

سمیرا محسنی*

عبدالعلی قوام**

چکیده

اگرچه رشته حقوق بین‌الملل قدمت چند صد ساله دارد، ولی رشته دانشگاهی روابط بین‌الملل نسبتاً جدید است. بعد از جنگ جهانی دوم، رشته‌های روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل به‌میزان قابل توجهی هم‌پوشانی داشتند لیکن با وقوع جنگ جهانی دوم، عصر تقارب این دو رشته مطالعاتی به سر رسید. بسیاری از واقع‌گرایان بر این باور بودند که در دنیای فاقد اقتدار مرکزی توافقی‌های بین‌الملل نمی‌توانند محدودیت‌های معناداری برای رفتار دولت‌ها ایجاد کنند. چنین گرایشاتی در چارچوب ادبیات رئالیسم ساختاری که طی آن پیامدهای بین‌الملل را محصول توزیع توانائی‌ها و قدرت دولت‌ها تلقی می‌کرد، تقویت

*. دانشجوی دوره دکتری تخصصی روابط بین‌الملل، گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
**. استاد، گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
نویسنده مسئول: (s-a-ghavam@hotmail.com).

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۱۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۰۱
فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره هجدهم، صص ۱۵۶ - ۱۳۷.

می‌شد.

در اوائل دهه ۱۹۸۰، لیبرالیسم به‌صورت یک نظریه منسجم روابط بین‌الملل ظاهر شد. لیبرالیسم بر این ادعاست که پیکربندی دولت مستقل تعیین‌کننده رفتار آن است. پس از پایان جنگ سرد، سازه‌انگاری به‌صورت یک رویکرد عمده نقش مهمی در پیوند این دو رشته مطالعاتی داشته است. تحت این شرایط فهم پیچیده هنجارها به درک بهتر جامعه شناختی و تاریخی حقوق بین‌الملل می‌شود.

تمرکز این مقاله بر تجزیه و تحلیل پتانسیل تئوری‌های روابط بین‌الملل به‌ویژه مکتب انگلیسی، رئالیسم، لیبرالیسم و سازه‌انگاری برای تعامل و تقارب بیشتر میان دو رشته روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل است. این مطالعه حاکی است که میزان تقارب میان این دو رشته بیش از سایر حوزه‌های مطالعاتی است. **واژه‌های کلیدی:** روابط بین‌الملل، حقوق بین‌الملل، رئالیسم، لیبرالیسم، مکتب انگلیسی، جامعه بین‌المللی، سازه‌انگاری.

برای مدت‌های مدیدی دو رشته روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل از یکدیگر جدا به سر برده و هر یک بر رویکردها، نظریه‌ها و متدلوژی‌های خاص خود تأکیدورزیده‌اند. با وجود آن‌که در مراحل اولیه رشد رشته روابط بین‌الملل به‌میزان قابل توجهی از داده‌های تجربی و نظری حقوقدان‌های بین‌المللی بهره گرفته می‌شد و برای استقرار صلح پایدار در عرصه سیاست بین‌الملل از آموزه‌ها و سازوکارهای حقوقی استفاده می‌شد، لیکن به مرور پس از شکست جامعه ملل و نقض قوانین بین‌المللی توسط دولت‌ها و به‌دنبال آن حاکم شدن پارادایم جنگ سرد و سلطه رئالیسم و همچنین ورود به عرصه انقلاب رفتاری، عملاً میان این دو رشته مطالعاتی جدائی افتاد به‌گونه‌ای که متخصصان روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل از فعالیت‌های علمی، پژوهشی و نظری یکدیگر بی‌خبر بودند. البته نمی‌توان این موضوع را مورد انکار قرار داد که در برخی از موارد مستقیم و یا غیرمستقیم صاحب‌نظران این دو رشته مطالعاتی به‌صورت خیلی محدود و تقلیل‌گرایانه برای تجزیه و تحلیل موضوعات گوناگون بین‌المللی از داده‌های تجربی و نظری یکدیگر بهره می‌گرفتند، که این خود می‌توانست اغلب مشکلاتی را به لحاظ متدلوژیک پدید آورد. برای نمونه هنگامی که حقوقدانان بین‌المللی نظریه‌های روابط بین‌الملل را به رئالیسم و عقل باوری ارتباط دادند، این خود سبب شد تا بسیاری از تنوعات موجود در مطالعه روابط بین‌الملل نادیده گرفته شده و به کاربرد آنها در حقوق بین‌الملل توجهی نشود.

با پایان جنگ سرد و به ویژه ورود به هزاره سوم، افزایش پیچیدگی‌های نظام بین‌الملل، تنوع موضوعات روابط بین‌الملل و تفاسیر موسع از صلح، امنیت، توسعه و جز اینها، ضرورت تقارب و تعامل بیشتر رشته‌های روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل بیش از پیش احساس شده به‌گونه‌ای که تغذیه این دو رشته مطالعاتی از یکدیگر می‌تواند به

پیشرفت و توسعه حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل کمک شایانی کند. تحت این شرایط حاد شدن مسائل امنیتی در کلیه ابعاد آن، مسائل توسعه، فقر، محیط‌زیست، تروریسم، مسائل پناه‌جویان و موضوعات حقوق بشر، ضرورت نزدیکی و همکاری میان این دو رشته مطالعاتی را بیش از پیش افزایش داده است.

لازم به تذکر است که ظهور مناظره نئو-نئو، طرح نظریه رژیم‌های بین‌المللی، تعدیل رئالیسم ساختاری، اهمیت پیدا کردن نهادگرایی نئولیبرال، ورود سازه‌انگاری به عرصه مطالعه روابط بین‌الملل، نگاه مجدد به رویکرد جامعه بین‌الملل و تشدید روند جهانی شدن زمینه‌های نظری و عملی لازم را برای تقارب و تعامل بیشتر میان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل فراهم کرده است.

۱. تجزیه و تحلیل تعاملات حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل در سایه نظریه‌های روابط بین‌الملل

از ابتدای شکل‌گیری رشته‌های حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل عمده دغدغه صاحب‌نظران، موضوع همکاری تحت شرایط انارکی بوده است. مسأله نقش قدرت دولت و مشکلات مربوط به رعایت قواعد بین‌المللی و نیز موثر بودن هنجارها، نهادهای بین‌المللی از جمله موضوعات سیاست بین‌الملل به شمار رفته‌اند. تحت این شرایط دغدغه‌های تئوریک حقوق بین‌الملل عمدتاً به فرایندهای قانونی، متدلوژی‌های تفسیری، توزیع اقتدار تصمیم‌گیری در میان نهادها و شالوده‌های هنجاری ارتباط داشته است.

بسیاری از صاحب‌نظران، این دیدگاه را، که طی آن روابط بین‌الملل صرفاً یک موضوع رئالیستی است و حقوق بین‌الملل صرفاً جنبه رسمی و آئینی داشته و نیز فاقد بینش نسبت به سیاست بین‌الملل است، رد می‌کنند. این در حالی است که در اغلب موارد رویکردهای جریان اصلی روابط بین‌الملل (به‌ویژه رئالیسم) می‌توانند با سایر رویکردها ترکیب و تحت یک برنامه مشترک تحقیقاتی با حقوق بین‌الملل، از قدرت توضیحی و تفسیری بیشتر برخوردار شوند. زیرا اغلب حقوق بین‌الملل عملاً مصرف‌کننده رویکردهای تئوریک روابط بین‌الملل بوده است. بدین ترتیب، میزان تقارب و تعامل حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل را می‌توان در سایه نظریه‌های روابط بین‌الملل مورد تجزیه و تحلیل و ارزیابی قرار داد.

۲. نظریه جامعه بین‌المللی و حقوق بین‌الملل

نظریه جامعه بین‌المللی که در چارچوب مکتب انگلیسی روابط بین‌الملل به عنوان یک نظریه کثرت‌گرا براساس نظام بین‌الملل، جامعه جهانی و جامعه بین‌الملل مطرح می‌شود، از سه سنت گروسیوسی، ماکیاولی و کانتی پیروی می‌کند. در مکتب انگلیسی، رکن جامعه بین‌الملل از اهمیت خاصی برخوردار است که در آن به ارزش‌ها، اهداف، قواعد و نهادهای مشترک عنایت می‌شود. در روند تعامل میان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل و بهره‌گیری از سنت گروسیوسی (خردگرایی) برخلاف سنت‌هایزی و ماکیاولی در مکتب انگلیسی روابط بین‌الملل، اعتقاد بر این است که دولت‌ها در نزاع مطلق به‌سر نبرده، بلکه در منازعات‌شان با یکدیگر از طریق قواعد و نهادهای مشترک محدود و مقید می‌شوند. تحت این شرایط، دولت‌ها نه تنها توسط قواعد احتیاط و مصلحت محدود می‌گردند، بلکه با واجبات اخلاق و قانون نیز محدود می‌شوند (Bull, 1977: 267).

از نظر گروسیوسی‌ها سیاست بین‌الملل نه به‌عنوان انارکی بین‌الملل، بلکه به‌صورت تعاملات بین‌المللی نه تنها خصومت‌آمیز نیست، بلکه همکاری‌جویانه است. براساس این سنت، در چارچوب مکتب انگلیسی گرچه دولت‌ها دنبال مافوق مشترک نیستند، ولی مبادرت به تشکیل جامعه می‌کنند، جامعه‌ای که جنبه تخیلی ندارد و آثارش را می‌توان در نهادهایی چون دیپلماسی، حقوق بین‌الملل، موازنه قدرت و کنسرت قدرت‌های بزرگ مشاهده کرد. در این راستا دولت‌ها در برخورد با یکدیگر از محدودیت‌های اخلاقی و حقوقی فارغ نیستند و با قواعد جامعه بین‌الملل که خود در به وجود آوردن آن سهیم بوده و در تداومش نقش داشته‌اند، محدود می‌شوند (Wight, 1992: xii). با وجود آن که خردگرایان در چارچوب رویکرد جامعه بین‌المللی مانند رئالیست‌ها به انارکی بین‌المللی اعتقاد دارند، ولی برخلاف رئالیست‌ها، آن را به‌صورت نبود نظم تعبیر نکرده، بلکه انارکی را فقدان مافوق سیاسی تلقی می‌کنند. بر اساس این تحلیل در کنار منازعه، همکاری بین‌المللی، نظام دیپلماتیک، حقوق بین‌الملل و نهادهای بین‌المللی وجود دارند که عملکرد سیاست قدرت را پیچیده‌تر می‌کند (Wight, 1979: 105).

در پرتو نظریه جامعه بین‌المللی با دو طیف نظری کثرت‌گرایی و همبستگی‌گرایی مواجه می‌شویم. بر اساس دیدگاه کثرت‌گرایی، روابط بین‌الملل مبتنی بر تعامل و همزیستی است که طی آن موضوعاتی چون حاکمیت، حقوق بین‌الملل و دیپلماسی اهمیت پیدا

می‌کنند. در حقیقت دیپلماسی نقش مهمی از لحاظ میانجی‌گری میان گرایش‌های عام‌گرایی و خاص‌گرایی ایفا می‌کند، ولی گرایش غالب به سوی خاص‌گرایی است (Hall and Josson, 2001). در حقیقت، مفهوم کثرت‌گرایی جامعه بین‌المللی به سنت مثبت حقوق بین‌الملل اشارت دارد که طی آن حقوق بین‌الملل به طور انحصاری فقط حقوق میان دولت‌ها است. به باور کثرت‌گرایان جامعه بین‌المللی را می‌توان براساس سه سطح از اصول تعریف کرد: یکی اصول تأسیسی هنجاری‌اند که اصل نظم‌دهنده را تعریف می‌کنند، که در اینجا برای جامعه بین‌المللی حاکمیت است. دوم اصول همزیستی‌اند که شرایط حداقل را برای آن که یک جامعه وجود داشته باشد مانند تحدید خشونت، تثبیت حقوق مالکیت، ثبات و احترام به میثاق‌ها و قراردادهای را فراهم می‌کند. در این سطح نهادهای جامعه بین‌المللی نظیر دیپلماسی، حقوق بین‌الملل و موازنه قدرت ایفا‌گر نقش مهمی‌اند؛ سوم اصولی هستند که همکاری در عرصه‌های مختلف (سیاست، استراتژی و اقتصاد) را تنظیم و مبادرت به توصیه رفتار مناسبی برای تحقق هدف‌های جامعه بین‌المللی می‌کنند. نمونه اصولی که همکاری‌ها را تنظیم می‌کنند، وجود قراردادهایی برای کنترل تسلیحات و رژیم‌های مالی، تجاری، زیست محیطی و کل سازمان ملل هستند (Buzan, 2002:8).

در نگاه بسیاری از صاحب‌نظران، سطوح اول و دوم (جنبه تأسیسی و همزیستی) با رویکرد کثرت‌گرا تناسب داشته، در حالی که اصول سطح سوم که کنش‌های خاصی را توصیه می‌کند، نوعاً منعکس‌کننده موضع همبستگی‌گرایی است (Buzan, 2002:9-10).

اصولاً در چارچوب رویکرد کثرت‌گرا، چشم‌انداز جامعه بین‌المللی محدود بوده و آن در برگیرنده موافقت‌نامه‌هایی در مورد عدم مداخله در امور داخلی کشورها و حفظ نظم بین‌المللی در حالت انارکی و وجود هویت و فرهنگ مشترک، شرط لازم برای تحقق جامعه بین‌المللی تلقی نمی‌شود. بالأخره باید یادآور شد که رویکرد کثرت‌گرا با دخالت‌های بشردوستانه مخالفت ورزیده و آن را غیرقانونی می‌پندارد (Vincent, 1974).

در طیف دوم نظریه جامعه بین‌المللی، همبستگی‌گرایان قرار دارند که اصولاً جامعه بین‌المللی را یک جامعه سیاسی پنداشته که به مراتب گسترده‌تر از جامعه دولت‌ها است. در این رویکرد به جای توجه به حقوق مثبت، عرف و قرارداد به عنوان منابع حقوق، عملاً بر حقوق طبیعی و هنجارهای عام تأکید می‌ورزند. تحت این شرایط با عنایت به اراده جامعه بین‌المللی، موضوع حقوق بین‌الملل تنها دولت‌ها نیستند، بلکه شامل افراد نیز می‌شود.

همبستگی‌گرایی از پاره‌ای جهات به انقلابی‌گری بیشتر نزدیک است و حاکمیت را صرفاً به صورت استقلال تلقی نکرده تا آنجا که آن اجازه سطوح مختلفی از همگرایی را می‌دهد. در حالی که کثرت‌گرایان با دخالت در امور داخلی کشورها (حتی در شکل بشردوستانه آن) مخالفت می‌ورزند، همبستگی‌گرایی اصولاً دخالت بشردوستانه را مجاز می‌داند.

به هر حال، فرض اساسی گروسیوسی‌ها (خردگرایان) بر این است که دولت‌ها با احترام به اجرای قانون، همبستگی و یا همبستگی بالقوه، جامعه بین‌المللی را به وجود می‌آورند. تحت این شرایط، همبستگی جامعه بین‌المللی بر اساس این باور بیان شده که تمایزی آشکار میان جنگ‌های عادلانه و ناعادلانه وجود دارد و در نگاهی وسیع‌تر، حق مداخله بشردوستانه از آن ناشی می‌شود. بدین ترتیب، تک تک افراد انسانی در نوع خود موضوعات حقوق بین‌الملل و اعضای جامعه بین‌الملل هستند (Linklater, 1996:100). بر پایه سنت خردگرایانه جامعه بین‌الملل، هدف جنگ، صلح است و نه برعکس. بر این اساس، صلح هنجار است و جنگ و خشونت استثناء. در مجموع باید اذعان کرد که در رویکرد گروسیوسی جامعه بین‌الملل، وجود انارکی به معنای فقدان نظم نیست، بلکه به مفهوم نبود حکومت است. تحت این شرایط، عرصه بین‌الملل عرصه منازعه و بقاست ولی در کنار آن همکاری نیز وجود دارد و با ایجاد نهادهای مشترک می‌توان در جهت حفظ قواعد مشترک تلاش کرد و منافع مشترک را کسب کرد. تمرکز اصلی در این رویکرد دولت‌هاست، ولی افراد نیز مورد توجه اند. بدین ترتیب، مکتب انگلیسی این پتانسیل را دارد که در بسیاری از موارد در پیوند میان دو رشته روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل کمک شایانی کند.

۳. ظرفیت نهادگرایی نئولیبرال برای تعامل میان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل
در حالی که رئالیست‌ها چشم‌انداز همکاری‌های بین‌المللی را در عرصه سیاست بین‌الملل تحت شرایط انارکی محدود دانسته و به دستاوردهای نسبی بسنده می‌کنند، لیبرال‌ها وجود انارکی را مانع همکاری‌های بین‌المللی تلقی نکرده، ضمن تأکید بر دستاوردهای مطلق، آن را بر اساس بازی با حاصل جمع غیر صفر ارزیابی می‌کنند. بر اساس این تحلیل، وجود نهادهای بین‌المللی باعث کاهش هزینه‌های تبادل شده و منجر به گسترش ارتباطات و افزایش وابستگی متقابل می‌شود. بدین ترتیب، فرصت‌های

مناسبی برای تبادل اطلاعات فراهم شده، به گونه‌ای که از طریق جمع‌آوری و پخش آنها مسأله نامتقارن بودن اطلاعات به میزان قابل توجهی حل شده و از شدت ابهام و نامعلومی کاسته می‌شود. چنین وضعیتی سبب می‌شود تا همکاری‌های بین‌المللی حتی در شرایط خصومت‌آمیز در محیط انارکیک ادامه پیدا کند.

در چارچوب لیبرالیسم، اکثر از دولت‌ها از انگیزه لازم برای مشارکت بیشتر در همکاری‌های چندجانبه برخوردارند. تحت این شرایط بسیاری از توافق‌نامه‌های دوجانبه می‌توانند مکمل هم باشند. در اغلب موارد شاید دولت‌هایی که به خاطر پیروی از قانون هزینه کمتری می‌پردازند، امکان دارد از انگیزه اضافی برای مشارکت برخوردار نباشند. در چنین شرایطی، وجود یک توافق‌نامه چندجانبه می‌تواند برای پیروی کردن از قانون کافی باشد. ضمناً ممکن است دولت‌هایی که برای اطاعت از قانون می‌باید هزینه‌های بیشتری پرداخت کنند، وجود توافق‌نامه‌های دو جانبه می‌تواند انگیزه‌های لازم را برای اطاعت از قانون فراهم کند. براساس رویکرد لیبرالیسم، منافع ملی دولت‌ها محصول چانه‌زنی‌ها میان گروه‌های متخالف، دیوان سالاری‌ها، احزاب سیاسی و جز اینهاست. تحت این شرایط حقوق بین‌الملل می‌تواند محصول مذاکرات میان دولت‌هایی باشد که در صدد تعقیب منافع خود هستند. مذاکرات مربوط به پیمان‌نامه‌های بین‌المللی را می‌توان به‌طور هم‌زمان در دو سطح داخلی در ارتباط با منافع گروه‌های رقیب و نیز میان دولت‌ها در مورد محتوای پیمان‌نامه‌ها در سطح بین‌الملل مشاهده کرد.

در چارچوب نهادگرایی در بسیاری از موارد درجه بالای نهادینه‌شدن می‌تواند مسأله‌ساز باشد. زیرا امکان دارد رویه‌های پیچیده نهادینه شده، هزینه‌های مشارکت را برای دولت‌ها بالا برده و حتی در اغلب موارد ممکن است داده‌های نهاد‌های مزبور برعلیه دولت‌های ضعیف نظام بین‌الملل عمل کند، که این خود می‌تواند عملاً بیشتر در جهت تقویت دیدگاه‌های رئالیستی باشد. از سوئی، دیگر هنگامی که هزینه‌های مشارکت برای حل و فصل اختلافات بین‌المللی رو به افزایش می‌گذارد، این وضعیت سبب می‌شود تا دولت‌ها از طرح خود اجتناب ورزیده و اوضاع را به نفع نهادگرایی تغییر دهند. ضمناً نباید این موضوع را فراموش کرد که هنگامی هزینه‌های مربوط توسط قدرت‌های بزرگ پرداخت می‌شوند، طرح حل و فصل اختلافات حتی از سوی دولت‌های ضعیف‌تر امکان‌پذیرتر می‌شود.

در سال‌های اخیر رویکرد لیبرالیستی روابط بین‌الملل فضای گسترده‌تری برای

تحلیل‌های اثبات‌گرایانه و هنجاری حقوق بین‌الملل فراهم کرده است. طبق دیدگاه نهادگرایی نئولیبرال، تعاملات مستمر میان دولت‌ها انگیزه‌های لازم را جهت تقویت سازمان‌های بین‌المللی بیشتر فراهم کرده که به نوبه خود این گونه سازمان‌ها و نهادها در چارچوب حقوق بین‌الملل باعث تعدیل رفتار دولت‌ها شده و فضای بیشتری را برای تعاملات بین‌المللی فراهم می‌آورند. این روند سبب می‌شود تا سازوکارهایی به وجود آید که طی آن، از طریق نظارت بر رفتار دیگران فریبه‌کاری رو به کاهش گذارد. همچنین در شرایط عدم همکاری، تنبیهاتی پیش‌بینی شود و تسهیلاتی برای شفافیت بیشتر رفتار دولت‌ها در نظر گرفته شود.

تحت شرایط مزبور، سازمان‌های بین‌المللی کانون هماهنگی به شمار رفته و ضمن موجه کردن تعهدات دولت‌ها، انتظارات آنها را مشخص می‌کند. موضوع همکاری و وابستگی متقابل پیچیده می‌تواند حاکی از آن باشد که چگونه کثرت‌گرایان لیبرال به نقش‌های تنظیمی و تسهیلی سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی توجه خاصی دارند (Keohane and Nye, 1977).

لازم به یادآوری است که نظریه رژیم‌های بین‌المللی که عمدتاً از سوی حقوقدانان بین‌المللی ساخته و پرداخته شده است، می‌تواند به‌میزان قابل توجهی از هزینه‌های نقل و انتقال، ارتباطات و مذاکرات کاسته و همچنین پذیرش تعهدات توسط دولت‌ها در چارچوب میثاق‌های بین‌المللی می‌تواند به‌صورت قابل‌ملاحظه‌ای باعث حل معمای زندانی شود (Abbott, 1993).

در سال‌های اخیر نهادگرایان نئولیبرال مبادرت به تجزیه و تحلیل دقیق‌تری پیرامون ماهیت نظم جهانی و نقش نهادها، سازمان‌ها و رژیم‌های گوناگون بین‌المللی که باعث تنظیم روابط میان دولت‌ها می‌شوند، کرده‌اند. از منظر کارکردگرایان، نهادها و سازمان‌های بین‌المللی به‌صورت نهادهای تکمیلی برای دولت‌ها تلقی می‌شوند و تعاملات کارکردی بین دولت‌ها بر جامعه بین‌المللی اثر گذارده و منجر به استقرار صلح می‌شود.

افزایش تعداد رژیم‌ها، پیمان‌ها، سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی خود به‌تدریج، به جابه‌جایی سطوح سیاست‌های اعلی و ادنی منجر شده است (Morse, 1976). بدیهی است، هزینه‌ها و منافع حاصل از همکاری‌های بین‌المللی لزوماً به‌طور مساوی میان کنش‌گران توزیع نمی‌شود. بر این اساس، می‌توان هزینه‌های وابستگی متقابل را به‌صورت

حساسیت و آسیب‌پذیری دسته‌بندی کرد. از منظر لیبرالیسم، از آنجا که دولت‌های مدرن نمی‌توانند نیازهای پیچیده و متنوع شهروندان خود را بدون همکاری با دیگران تأمین کنند، سازمان‌ها، رژیم و نهادهای بین‌المللی برای هماهنگی نیروهای مقتدرتر که در وابستگی متقابل بسر می‌برند، ضروری‌اند. براساس این تحلیل جملگی دولت‌ها، اعم از کوچک و بزرگ، می‌توانند از قبَل این نوع همکاری‌ها منتفع شوند. با وجود آن که همیشه در عرصه سیاست بین‌الملل تعارض وجود دارد، ولی سازمان‌ها، نهادها و رژیم‌های بین‌المللی می‌توانند فضایی برای تمام دولت‌ها فراهم کنند تا بدون توسل به جنگ اختلافات خود را برطرف کنند.

از منظر نهادگرایی نئولیبرال، روابط بین‌الملل متشکل از مجموعه به‌هم‌پیوسته از مقررات و رویه‌هایی است که نقش‌های رفتاری را شکل بخشیده‌اند و ضمن تحدید فعالیت‌ها، باعث شکل‌دادن انتظارات شده است. گرچه نهادگرایی نئولیبرال به نقش هنجارها در عرصه سیاست بین‌الملل عنایت دارد ولی تأکید آن بر همگون‌سازی، موجد تضعیف ارزش‌های جامعه بین‌المللی می‌شود.

بر پایه تحلیل لیبرال‌ها، حقوق بین‌الملل به دولت‌ها این اجازه را می‌دهد تا الگوهای رفتاری را برای تحقق هدف‌های خود به‌نحو موثری هماهنگ کنند. در این روند، وجود جامعه بین‌الملل و سازمان ملل منعکس‌کننده اعتقاد به پیشرفت انسانی و یک نگاه بلندپروازانه حقوق بین‌الملل در کمک به درک آن بوده است. باید یادآور شد که بسیاری از مفروضات راسیونالیستی نئولیبرال، ملاحظیات اخلاقی را کنار گذاشته و حقوق بین‌الملل از این جهت مفید است زیرا آن کمک می‌کند تا دولت‌ها وارد مسایل کنش جمعی شوند، نه آن که آن به تحقق جنبه‌های اخلاقی هدف‌های آنها منجر شود. به‌رحال، تئوری‌های لیبرال سبب بازشدن جعبه سیاه دولت شده و تا اندازه‌ای باعث شده تا به موضوع رابطه سیاست داخلی کشورها و حقوق بین‌الملل توجه بیشتری شود.

۴. تعامل و تقابل حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل در چارچوب رئالیسم

از منظر رئالیسم، همکاری‌های بین‌المللی و توجه به حقوق بین‌المللی تا آنجا اهمیت دارد که در جهت تأمین منافع دولت‌ها باشد. رهنموده‌هایی برای رفتار بین‌المللی بر این اساس است که دولت‌ها آزادند تا هدف‌های خود را در رابطه با سایرین بدون محدودیت‌های

قانونی یا اخلاقی از هر نوع دنبال کنند. براساس این رویکرد، ایده‌های مربوط به اخلاق و قانون تنها در چارچوب جامعه معتبر است ولی حیات بین‌المللی و رای محدودیت‌های هر نوع جامعه است. اگر قرار است هدف‌های اخلاقی و یا قانونی در سیاست بین‌الملل تعقیب شود، این وضعیت صرفاً می‌تواند در چارچوب اهداف اخلاقی و یا قانونی خود دولت باشد. در واقع، دولت سیاست خارجی خود را در یک حالت خلاء قانونی و اخلاقی به مورد اجرا در می‌آورد. بر اساس این سنت، تنها قواعد و اصولی که ممکن است رفتار دولت‌ها را در روابطشان با یکدیگر تحدید کند، قواعد احتیاط و یا مصلحت است. بدین ترتیب، آن دسته از توافقی‌هایی حفظ می‌شوند که حفظ آنها به صلاح دولت باشد. براساس این تحلیل، "جامعه بین‌المللی" وجود ندارد. آنچه به‌عنوان جامعه بین‌المللی وانمود می‌شود، مانند نظام حقوق بین‌الملل، دیپلماسی و سازمان‌های بین‌المللی تخیلی بیش نیست. تنها قدرت‌های بزرگ هستند که به جامعه بین‌الملل قوام می‌بخشند (Wight, 1992: 30-2).

با وجود آن‌که سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی برای رئالیست‌ها جنبه محوری ندارند، ولی این بدان معنا نیست که آنها در مورد مختصات و نقش نهادها در روابط بین‌الملل بی‌نظر باشند؛ به‌گونه‌ای که در تحول درون پارادایمی اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوائل دهه ۱۹۸۰ نئورئالیسم نظرات مبسوطی را پیرامون ماهیت سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی (صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی) ارائه داده و به نقش سازمان ملل و اتحادیه اروپا در عرصه سیاست بین‌الملل اشارت دارد. ولی از آنجا که رئالیست‌ها بر اهمیت نقش قدرت و دولت تأکید می‌ورزند، بنابراین، هر نوع پیشرفت و تحولی را در این گونه موارد منوط به همکاری دولت‌ها می‌دانند. بر این اساس، تأسی از مقررات بین‌المللی و انگیزه دولت‌ها برای پیوستن به این گونه نهادها صرفاً در چارچوب تأمین منافع ملی است.

انتقاد بسیاری از حقوق‌دانان بین‌المللی نسبت به رئالیسم به واسطه بی‌اهمیت شمردن مقررات بین‌المللی در شرایط انارکی است که البته همین رویکرد نسبت به حقوق بین‌الملل سبب می‌شود تا حقوق‌دانان بین‌الملل بر اهمیت و نقش قوانین و مقررات و نهادها و سازمان‌های بین‌المللی پافشاری کنند. بسیاری از حقوق‌دانان بین‌المللی رئالیسم را یک نظریه غیر اخلاقی می‌دانند. بسیاری از رئالیست‌ها نسبت به وجود نرم‌های مشترک بین‌المللی و حقوق بین‌الملل عرفی با شک و تردید می‌نگرند (Krasner, 1999: 36-60).

همچنین آنها نسبت به پیشرفت و پیشبرد دستور کارهای هنجاری در حقوق

بین‌الملل، نقادانه برخورد می‌کند. نباید فراموش کرد با وجود آن که بسیاری از محققان روابط بین‌الملل و نیز حقوق بین‌الملل رئالیسم را محکوم می‌کنند، ولی در عین حال تعداد اندکی از آنها می‌توانند بدون آن زندگی کنند. بر اساس تحلیل رئالیسم مذاکره‌کنندگان اصلی کشورهای قوی منافع دولت‌های خود را نمایندگی می‌کنند که می‌توانند همزمان حقوق بین‌الملل و نیز ساختارهای سیاسی داخلی و نتایج را در داخل و خارج شکل دهند. تحت این شرایط قدرت‌های بزرگ از حقوق بین‌الملل به صورت ابزاری برای بهره‌گیری در کشورهای ضعیف‌تر استفاده می‌کنند. بر این اساس، امکان دارد دولت حقوق بین‌الملل را که نشأت گرفته از قوای مختلف باشد به وجود آورد (Goldstein and Steinberg, 2006, 257-82).

گاه امکان دارد با یک مطالعه ترکیبی، مرکب از عناصر رئالیستی و تئوری‌های اجتماعی، بسیاری از کمبودهای رئالیستی را مرتفع و رویکردی با قدرت توضیحی و تبیینی بیشتر ارائه کرد. برای نمونه، می‌توان عناصری از رئالیسم را در مطالعات سازه‌انگاری مشاهده کرد. تحت این شرایط امکان دارد منافع دولت‌ها در یک فرایند اجتماعی تعریف شده و سپس در مذاکرات میان دولت‌ها وساطت کرده و نیز در حقوق بین‌الملل تجسم یابد. نباید فراموش کرد که برخی بر این اعتقادند که در پاره‌ای از موارد نرم‌های اجتماعی که از سوی دولت‌های قوی مطرح شده‌اند، می‌توانند بخشی از حقوق بین‌الملل به شمار روند. ادوارد سعید و سایر نویسندگان پسا استعماری بر این اعتقادند که قوانین غربی مربوط به جنگ طی یک فرایندی به رهبری آمریکا و اروپا در سراسر جهان گسترش یافته است که با مقاومت‌هایی از سوی دولت‌های آسیایی مواجه شده است (Simmons, 2011) و (Said, 1978) و (Engle, 2000).

در این زمینه بسیاری از پیمان‌های مربوط به مبارزه علیه قاچاق انسان را می‌توان نشأت گرفته از هنجارهای غربی و همچنین وارد کردن فشارهای سیاسی بر دولت‌های ضعیف‌تر و غیرغربی تلقی کرد. برخی از محققان بر این باورند که بسیاری از انگاره‌هایی که سیاست خارجی آمریکا را شکل داده‌اند، عملاً به پیمان‌های بین‌المللی تبدیل شده‌اند. تحت این شرایط، مسائل هنجاری به‌تنهایی از طریق قدرت دولت (و نه از طریق ایده‌ها) اهمیت داشته است. لازم به تذکر است بسیاری از سازه‌انگاران اجتماعی انتقادی بر این باور بوده‌اند که ساختار و محتوای مقررات قانونی بین‌الملل، بازتاب‌دهنده روابط قدرت

در درون و میان دولت‌ها به شمار می‌روند (Kratochwill, 1980, Meyer, 1997). جالب آن که این دیدگاه منعکس‌کننده دیدگاه رئالیستی نیز هست. باید یادآور شد تلاشی که برخی از محققان در پیوند زدن رئالیسم با سایر سنت‌های فکری به‌عمل می‌آورند برای بسط ظرفیت و قابلیت توضیحی و پیش‌گویانه مطالعات علمی بوده است.

به هر حال، رئالیسم این درس را به ما می‌دهد که بسیاری از جنبه‌های حقوق بین‌الملل سیاسی توسط قدرت‌های بزرگ ابداع شده تا دولت‌های ضعیف‌تر را مجبور به قبول آنها کنند (Krasner, 1999, Steinberg, 2002). این در شرایطی است که امکان دارد سایر جنبه‌های حقوق بین‌الملل سیاسی (مانند قراردادهای مربوط به اتحادها) از طریق ساختار نظام بین‌الملل نشأت گرفته و ممکن است به‌صورت منافع مشترک بدون اعمال هر گونه زور و اجبار پذیرفته شوند. از نظر رئالیست‌ها، موضوع "رضایت" دولت‌ها در قانونگذاری بین‌المللی اغلب افسانه‌ای بیش نیست (Steinberg, 2004a).

۵. سازه‌انگاری و میزان پیوند میان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل

شاید بتوان گفت سازه‌انگاری از جمله رویکردهایی است که توانست تا اندازه‌ای قفل رئالیستی رویکردهای روابط بین‌الملل را نسبت به حقوق بین‌الملل بشکند و نشان دهد که حقوق می‌تواند هم هنجارهای مشترک بین‌الذهانی را بیان کند و هم بر دولت‌ها از طریق فرایندهای جامعه‌پذیری و فرهنگ‌پذیری تأثیر بگذارد. سازه‌انگاری به موضوعات و پرسش‌های زیادی علاقه‌مند است که ایجاد اجتماعی نرم‌ها یکی از آنها است. هنجارها (نرم‌ها) استانداردهایی از رفتار به شمار می‌روند که از طریق انتظارات مشترک در شرایط اجتماعی خاص به وجود می‌آیند. بسیاری از نرم‌های اجتماعی هرگز به‌صورت نرم‌های قانونی تبدیل نمی‌شوند. بنابراین، مقوله "نرم قانونی" ثابت نیست. قرار گرفتن برخی از نرم‌ها در این طبقه‌بندی تابعی از مفهوم فرد از حقوق و قانون است. از نظر پاره‌ای از تئوری پردازان حقوقی و کثرت‌گرایان، به راحتی نمی‌توان میان "قوانینی" که توسط مقامات دولتی وضع می‌شوند و نرم‌هایی که سازمان‌های داوطلبانه ایجاد می‌کنند، تمایز بارزی قائل شد.

هر کدام از اینها می‌توانند و یا امکان دارد نتوانند در شکل دادن به رفتارها موثر باشند. از نظر سایر حقوق‌دانان بین‌المللی (که اغلب پوزیتیویست خوانده می‌شوند)، نرم‌های قانونی تنها زمانی می‌توانند مطرح شوند که از طریق سازمان‌های رسمی دولتی وضع شوند. بدین

ترتیب، قوانین می‌توانند بدون توجه به پیوند آنها با نرم‌های اجتماعی وضع شوند. امکان دارد سایر دیدگاه‌های تئوریک بین این دو نقطه قرار گرفته و یا عناصری را برای توضیح چگونگی کارکرد حقوق بین‌الملل استخراج کنند.

همان‌گونه که اشاره شد، رویکردهای رئالیستی به علت کم‌اهمیت شمردن نقش هنجارها در جامعه بین‌المللی، فضای اندکی را برای عملکرد حقوق و قوانین باقی می‌گذارند. از طرفی، نهادگرایان نئولیبرال که به نقش نرم‌ها توجه می‌کنند، لکن به حقوق بین‌الملل به صورت ابزاری نگاه می‌کنند.

از منظر سازه‌انگاران، حقوق بین‌الملل می‌تواند بر رفتارها تأثیر گذارده و به درک بهتر نقش‌های خاص و طبقه‌بندی‌های گوناگون نرم‌ها در جامعه بین‌الملل کمک کند. در این روند، آنها تأکید زیادی بر ایجاد نرم‌های اجتماعی، که از طریق تعامل که بر کنش‌گران تأثیر می‌گذارند، دارند، ولی در این راستا تلاش اندکی برای تفکیک نرم‌های قانونی و اجتماعی به عمل می‌آورند.

لازم به یادآوری است که سازه‌انگاران این فرض تئوری معاصر روابط بین‌الملل که طی آن منافع دولت‌ها و سایر کنش‌گران بر این اعتقادند که شکل هویت حالت ارتباطی دارد و در ارتباط و هماهنگی با شکل منافع به وقوع می‌پیوندد. بدین طریق منافع هم در شکل مادی و نیز غیرمادی تعریف می‌شوند. بر این اساس، جهان اجتماعی بر مبنای درک بین‌الذهانی برساخته شده است. این درک‌ها نه برای افراد خارجی‌اند (به‌طور خالص مادی‌اند) و نه آن‌که آنها به سادگی درون ذهن‌های افراد (به‌طور خالص ذهنی) جای گرفته‌اند. تحت این شرایط همه واقعیات مادی نیستند. باید بین واقعیات مادی، اجتماعی و نهادی تفکیک قائل شد (Searle, 1995). واقعیات نهادی تنها در درون نظام‌های مقررات و قوانین تأسیسی وجود دارند (Searle: 28). در چارچوب مقررات تأسیسی به چیزی و یا نهادی جایگاه و منزلت جدیدی داده می‌شود. چنین اعتباری و یا شناسایی مستلزم پذیرش جمعی است. در غیر این صورت، به لحاظ کارکردی نمی‌توان به موفقیتی دست یافت (Searle: 45). بر این اساس، در جامعه بافتاری وجود دارد که طی آن کلیه تصمیمات را شکل می‌دهد. در پاره‌ای از موارد سازه‌انگاری این زمینه و بافتار را فهم‌های مشترک می‌نامد (Hopf, 2010: 539-62) و (Ruggie, 1998: 855-85). در اینجا با یک رابطه تعاملی میان ساختار- کارگزار مواجه می‌شویم. بر این اساس، کارگزاران و ساختارهای

اجتماعی منطقی از قبل وجود ندارند و به‌تنهایی تعیین‌کننده نیستند، بلکه هر کدام از طریق تعامل با دیگری ساخته می‌شوند. ساختار و نیز کارگزار تنها از طریق واقعیات مادی ایجاد نمی‌شوند، بلکه در مقیاس وسیع از طریق ایده‌ها بوجود می‌آیند.

به باور سازه‌انگاران انتقادی؛ بسیاری از محققان سازه‌انگار ساختارهای قدرت را نادیده گرفته‌اند و با تأکید بر گفتمان، توجهی اندک به منافع مادی می‌کنند (Sinclair, 2010). برخی از محققان نشان داده‌اند که نرم‌ها در کاربرد و تفسیرشان ثابت نیستند، بلکه از طریق تعامل در بافتار دست‌خوش تحول می‌شوند. بدین ترتیب، نرم‌های بین‌المللی به‌صورت اجتناب‌ناپذیر مورد منازعه و مشاجره قرار گرفته و امکان دارد در شرایط فرهنگی و ملی گوناگون معانی مختلفی به‌خود بگیرند (Wiener, 2008).

در چارچوب سازه‌انگاری برخی از محققان از حقوق بین‌الملل برای ساختن هویت دولت‌های مستقل و تشکل رفتار آنها کمک گرفته‌اند، لکن دیدگاه پوزیتیویستی آنها اجازه چشم‌انداز وسیع‌تری را برای نفوذ حقوق نداده است. براین اساس، گفتمان جهان اجتماعی مشترکاً ایجاد می‌شوند. تحت این شرایط، کنش‌گفتاری از طریق تکرار و پذیرش اجتماعی در طول زمان تبدیل به مقررات می‌شوند (Onuf, 1989).

اعمال می‌توانند باعث تغییر در مقررات شده و افراد از ظرفیت لازم برای شکل دادن به مقرراتی برخوردارند که جهان آنها را حداقل در درون جوامع می‌سازد. برخی از سازه‌انگاران به دنبال درک این مطلب‌اند که چگونه نرم‌ها و قواعد برای شکل دادن به تصمیمات کنش‌گران در جامعه بین‌الملل عمل می‌کنند (Onuf: 72). حقوق به تصمیم‌گیرندگان در مورد ماهیت تعاملات‌شان آگاهی داده و مشخص می‌کند که کنش‌گر کیست. در این روند فرایندهای قانونی بین‌المللی به‌صورت جدائی‌ناپذیر با سیاست گره می‌خورد. براین اساس، سبک خاصی که برای استدلال‌های حقوقی در نظام‌های داخل به‌کار می‌رود، نمی‌تواند در جامعه بین‌المللی کاربرد داشته باشد. تمایز حقوق و سیاست بین‌الملل مربوط به حالت الزام‌آور آن است. جنبه‌های الزام‌آور نرم‌های قانونی ریشه در مشروعیت نظام حقوقی بین‌الملل دارد (Searle, 2004: 34, 37, 43).

باید خاطر نشان کرد که سیاست بین‌الملل و حقوق بین‌الملل نه تنها یکدیگر را به وجود می‌آورند و دارای تأثیر متقابل هستند، بلکه کنش‌گران نیز برای پیشبرد برنامه‌های خود بین کنش‌های قانونی و غیرقانونی در کشمکش هستند. بسیاری از حقوقدانان

بین‌المللی دارای رویکرد راسیونالیستی و نیز سازه‌انگارانه‌اند. یعنی به نظر می‌رسد آنها این اصل را قبول دارند که منافع و قدرت در شکل دادن به رفتار دولت‌ها تفوق داشته و هنگامی که دولت‌ها به نتایج و پیامدها می‌اندیشند، اغلب حقوق بین‌الملل تسلیم می‌شود ولی همزمان آنها بر این باورند دولت‌ها و سایر کنش‌گران بین‌المللی بر اساس نرم‌های قانونی و نیز منافع هدایت می‌شوند. با وجود آن که حقوق‌دانان بین‌المللی وارد مناظره‌های تئوریک نمی‌شوند که اهمیت نسبی نرم‌ها و منافع را زیر سؤال برند، ولی روی هم رفته آنها به همگرایی فرایندهای نرم‌اتیو و راسیونالیستی علاقه‌مند هستند (Abbott and Snidal, 2013 : 33-56).

در مجموع، سازه‌انگاری کمک زیادی به درک و عملکرد حقوق بین‌الملل از طریق نشان دادن این‌که چگونه نرم‌ها امکان دارد منافع را شکل داده و یا حتی آن را تحت الشعاع قرار دهند، کرده است. تحت این شرایط نرم‌های قانونی نیز در طبقه‌بندی کنش‌گران مختلف از آوارگان گرفته تا نهادهای مادی بین‌المللی موثر بوده‌اند (Barnett and Finnemore, 2004). باید اذعان کرد که در عمل بسیاری از حقوق‌دانان بین‌المللی از دستاوردهای سازه‌انگاری بهره‌جسته‌اند. بنابراین، سازه‌انگاری تنها می‌تواند با آن دسته از حقوق‌دانان بین‌المللی دیالوگ برقرار کند که آمادگی لازم را برای درک نرم‌های قانونی بین‌المللی به‌عنوان نرم‌های اجتماعی که اساساً از طریق عملکردهای اجتماعی شکل یافته و توانمند شده‌اند، دارند.

نتیجه

بسیاری از صاحب‌نظران این دیدگاه را که روابط بین‌الملل صرفاً یک موضوع رئالیستی است و حقوق بین‌الملل صرفاً جنبه رسمی و آئینی دارد و فاقد هرگونه بینش نسبت به سیاست بین‌الملل است، رد می‌کنند. این در حالی است که ترکیب رویکردهای جریان اصلی روابط بین‌الملل، به‌ویژه رئالیسم، با سایر رویکردها می‌تواند به شکل‌گیری یک برنامه تحقیقاتی جامع تری برای حقوق بین‌الملل منجر شود که از قدرت توضیحی پیشگویانه تری برخوردار باشد.

به هر حال، با وجود جدائی‌هایی که بین این دو رشته مطالعاتی، به‌ویژه پس از شکست جامعه بین‌الملل و حاکم شدن رویکرد رئالیسم و سپس تسلط رفتارگرایی به وقوع پیوست،

در عمل با بهره‌گیری از رویکرد جریان اصلی، مکتب انگلیسی و سازه‌نگاری پیوندهای را بین حقوق و سیاست مشاهده می‌کنیم. اصولاً محتوای حقوق، سیاسی است؛ به گونه‌ای که هنگام اجرای قانون، به‌ویژه حالت سیاسی شدن آن بیشتر آشکار می‌شود. همچنین قانون نیز می‌تواند از طریق سیاست دست‌خوش تغییر و دگرگونی شود. حقوق مرزهای سیاست را تعیین کرده در عین حال خود حقوق توسط سیاست مقید می‌شود. در اینجا باید اذعان کرد که حقوق بین‌الملل نیز یک نظام توسعه یافته نیست. در حقیقت آن نه تقلیل‌پذیر به سیاست است و نه به‌طور کامل از آن مستقل است.

آن‌چه مسلم است، رابطه حقوق بین‌الملل و سیاست بین‌الملل خود یکی از ویژگی‌های نظام بین‌الملل معاصر به شمار می‌رود. نباید فراموش کرد که بخش مهمی از روابط بین‌الملل به‌عنوان یک رشته مطالعاتی توسط نهادگرایان و حقوقدان‌ها شکل گرفته است. یکی از دلایلی که باید این دو رشته مطالعاتی از یکدیگر تغذیه کنند، موضوع توسل به زور و تمایل به ورود به جنگ توسط دولت‌ها است که این امر می‌تواند از طریق بازدارندگی و سیستم موازنه قدرت محدود شود. در حقیقت آن‌چه که حقوق بین‌الملل به دنبال آن است، عدم توسل به زور و استقرار صلح در نظام بین‌الملل است که تحقق این امر در چارچوب روابط بین‌الملل میسر است. موضوع تغییرات نهادی در سیاست بین‌الملل می‌تواند به‌صورت یک پیوستار نمایش داده شود. در یک سوی این طیف رئالیسم قرار دارد که به‌واسطه باور به وجود انارکی در روابط بین‌الملل، اعتقادی به تغییرات عمده در نظام بین‌الملل ندارد و در سوی دیگر این طیف سازه‌نگاری قرار دارد که جهان را سیال دانسته که در آن تغییرات ساده صورت می‌گیرد (انارکی آن چیزی است که دولت‌ها از آن استنباط می‌کنند). بین این دو سر طیف نهادگرایی قرار دارد که گاه خود را تئوری تغییر (همکاری در شرایط انارکی) توصیف کرده و گاه نهادگرایی به شیفت‌هایی در منافع کنش‌گران (شیفت از حالت جنگی به تجاری) توجه می‌کند.

به هر حال، این ظرفیت در هر دو دیسپلین حقوق بین‌الملل و نیز روابط بین‌الملل وجود دارد که بتوانند از داده‌های نظری و تجربی یکدیگر بهره گرفته، در نتیجه تقارب و تعامل میان آنها زمینه‌های مناسب‌تری را برای ارائه تصویری جامع‌تر از سیاست بین‌الملل

بدست دهد. *

کتابنامه

منابع انگلیسی

- Abbott, Kenneth and Duncan Snidal. (2013). "Law, Legalization and Politics : An Agenda for the next generation of IL/IR Scholar" in Jeffery L. Dunoff and Mark A. Pollack (eds) *Interdisciplinary Perspectives on International Law and IR : The State of the ART* (N.Y. : Cambridge University Press).
- Barnett, Michael and Martha Finnemore. (2004). *Rules of the Word: International Organizations in Global Politics*, (Ithaca, N.Y.: Cornell University Press).
- Bull, Hedley. (1977). *the Anarchical Society: a Study of Order in World Politics*, London: Macmillan.
- Buzan, B. (2002). " Rethinking the Solidarist – Pluralist Debate in English School Theory "ISA panel "Solidarity in Anarchy: Advancing the New English School Agenda New Orleans.
- Engle, Karen. (2000). Culture and Human Rights: The Asian Values Debate in Context". *New York University Journal of IL and Politics*, Vol. 32, No. 2.
- Goldstein, Judith and Richard Steinberg. (2008). "Negotiate or Litigate? The Effects of WTO Judicial Delegation on US Trade Politics," *Law & Contemporary Problems*, Vol. 71, No. 1.
- Hopf, Ted. (2010). The Logic of Habit in IR " , *European Journal of IL*, Vol. 16, No. 4.
- Hall, M. and Jonsson, C. (2001). "The Reproduction of International society: A View from comparative History," 4th Pan- European International Relations Conferences, 8 – 10 step .England University of Kent.
- Krasner, Stephen. (1999). "Global Communications and National Power: Life on the Pareto Frontier." *World Politics*, Vol. 43, No. 3.
- (1978). *Defining the National Interest : RAW Materials , Investments ,and US Foreign Policy*, (Princeton : N.J.: Princeton University Press).
- Kratochwill, F. (1989). *Rules, Norms and Decisions: on the Conditions of Practical and Legal Reasoning in IR and Domestic Affairs*, (Cambridge: Cambridge

- University Press).
- Keohane, R. and Nye, j. (1977). *Power and Interdependence: World politics in Transition*, Boston, MA: Little Brown, Boulder, Co: West view.
- Linklater, A. (1996). "Rationalism" in *Burchill and Linklater eds, Theories of International Relations*. London: Macmillan and N.Y.: Palgrave.
- Meyer, John, John Boli, George Thomas and Francisco Ramirez. (1997), World Society and the Nation state, *American Journal of Sociology*, Vol. 103, No. 1.
- Morse, E. (1979). *Modernization and the transformation of International Relations*, (N. y.: Free press).
- Onuf, Nicholas. (1989). *World of our Making: Rules and Rule in Social Theory and IR*, (Columbia: University of South Caroline Press).
- Ruggie, John. (1998). "What Making the World Hang together? Neo Utilitarianism and Social Constructivist Challenges, *International Organization*, Vol. 1(52). No. 4.
- Said, E. (1978). *Orientalism*, (N.Y.: Pantheon).
- Simmons, Beth. (2011). "The Global Diffusion of Law: Transnational Crime and the Case of Human Trafficking, in "American Political Science Association (APSA).
- Searle, John. (1995). *the Construction of Social Reality*, (N. Y.: The Free Press).
- Sinclair, Adriana. (2010). *IR Theory and IL: Critical Approach*, (Cambridge: Cambridge University Press).
- Steinberg, Richard. (2002). "IN the Shadow of Law or Power ? Consensus – Based Bargaining and Outcomes in the GATT/WTO, " *International Organization*, Vol. 56. No. 2.
- (2004a). "Who is Sovereign, *Stanford Journal of International Law*, Vol.40, No. 2.
- Vincent, j. (1974). *Non- Intervention and International Order*, Princeton: Princeton University Press.
- Wight, M. (1992). *International Theory: the three Traditions* (N. y.: Holmes & Meier).

